

روزنامه نگاری که به جای ملک الشعرا بهار ترور شد

۹ شهریور ۱۴۰۰ ساعت ۲۰:۳۶

دوران حکومت رضاخان پهلوی شاهد ترورهای بسیاری بود. یکی از دردناکترین این ترورها، کشتن محمد کیوان قزوینی مدیر روزنامه «نصیحت» قزوین بود. ترور وی تنها به خاطر شباهت چهره او با ملک الشعرا بهار رخ داد. «بهار» محکوم به مرگ شده بود و «قزوینی» به جای وی توسط آدمکشان رضاخان کشته شد.

این حادثه یک روز قبل از تصویب طرح انقراض سلسله قاجار در مجلس شورای ملی (۸ آبان ۱۳۰۴) به وقوع پیوست. در آن زمان رضاخان که خود را برای تاجگذاری آماده می کرد غیر مستقیم نمایندگان مخالف انقراض حکومت قاجار را به مرگ تهدید کرده بود. در روز رأی گیری مأموران محافظ مجلس موظف شده بودند از خروج نمایندگان جلوگیری کنند تا مجلس از اکثریت نیفتد. حتی در بخش تماشاچیان نیز مأموران مسلحی مستقر شده بودند تا مراقب اوضاع بوده و از هرپیشامد غیر مترقبه ای جلوگیری کنند.

ملک الشعرا بهار که در ۱۳۰۲ از سوی مردم «ترشیز» و «کاشمر» به مجلس پنجم راه یافته بود، در مخالفت با رضاخان در کنار سیدحسن مدرس قرار گرفته بود. او در غروب روز هشتم آبان ۱۳۰۴ نطق تندی علیه رضاخان که در آن زمان نخست وزیر بود، ایراد کرد و تلاشهایی را که در جهت تحکیم اقتدار وی در مجلس صورت می گرفت، مورد انتقاد شدید قرار داد. در پی این نطق، ملک الشعرا بهار که از بهار ۱۳۰۱ همواره تحت نظر بوده و در مهر ۱۳۰۳ مصونیت سیاسی اش لغو شده بود، مورد غضب رضاخان قرار گرفت و دستور اعدام وی صادر شد.

بهار می گوید: «قبل از آنکه نطق کنم، یکی از پادوهای اکثریت به من نزدیک شد و گفت: پس از نطق، نایست و زود برو!» بهار ادامه می دهد: «من نیز پس از نطق نایستادم زیرا معلوم بود طرفداران رضاخان چه برنامه ای داشتند. من رفتم. اما نه از مجلس بیرون، بلکه در اتاقی تنها نشسته و سیگاری آتش زده بودم و به اوضاع کشور و آتیه مملکت و آتیه خود فکر می کردم. آنها (آدمکشان) فکر کردند من بیرون رفتم تا بگریزم.»

در همین موقع واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت قزوین که از قزوین برای اقدام در رفع توقیف روزنامه اش به تهران آمده بود و اتفاقاً در آن شب به مجلس آمده و یک برگ ورود به پارلمان را تحصیل کرده بود، پس از اخذ بلیط ورودی به آبدارخانه مجلس رفته و مشغول خوردن چای بود، پس از صرف چای از آبدارخانه خارج شد که به طرف پارلمان برود.

قیافه واعظ قزوینی بی شباهت به ملک الشعراء نبود، طرز لباس و عبا و عمامه و قد نسبتاً بلند او از دور به ملک الشعراء شباهت داشت و چون قبلاً دستور داده شده بود که کلک ملک الشعراء را بکنند همین که واعظ نزدیک در بهارستان رسید که از مجلس خارج شده و به طرف در سرسرای پارلمان برود و داخل جلسه شود تروریست‌ها دست به کار شده چند تیر به طرف وی شلیک کردند. یکی از تیرها به گردن واعظ اصابت کرد.

بیچاره واعظ که از همه جا بی خبر و نمی دانست این ماجرا چیست در حالی که خون از گردنش جاری بود به طرف مدرسه سپهسالار پای به فرار گذاشت. تروریست‌ها در تعقیب او شروع به دویدن کردند. جلو در مدرسه سپهسالار پله‌ای بود که بیچاره واعظ در آن حال نتوانست تشخیص دهد ناچار به زمین خورد، تروریست‌ها رسیدند، پهلوان زاده یزدی با چاقو مشغول بریدن سر واعظ شد، هنوز سر او را جدا نکرده بودند که به اشتباه خود واقف شدند.

در همین موقع سردار سپه در سفارت فرانسه مهمانی بود فوراً به او تلفن می کنند که ملک الشعراء کشته شد. سردار سپه هم نتوانست این قضیه را مکتوم دارد تا بعداً خبر کامل چگونگی قتل ملک الشعراء به او برسد فوراً به اطرافیان خود می گوید که: ملت جلو بهارستان ملک الشعراء را کشتند ولی بعداً که جلسه به هم می خورد و عده‌ای از نمایندگان به سفارت فرانسه می روند تا در جلسه میهمانی حضور به هم رسانند یکی دو نفر از آنها ابتدا ملک الشعراء را در درشکه خود گذاشتند و تا در منزلش او را مشایعت کردند که از خطر احتمالی وی را نجات دهند. سپس به سفارت فرانسه رفتند.

سردار سپه از تازه واردین که از مجلس آمده بودند سؤال می کند که ملک الشعراء را چگونه کشتند؟ آنها جواب دادند که ملک الشعراء را نکشته‌اند بلکه شیخ دیگری را کشته‌اند و ما خودمان ملک الشعراء را تا در منزلش مشایعت کرده و اینجا آمدیم. سردار سپه با نگرانی می گوید «معلوم می شود اشتباهی کشته‌اند.» وی سپس سراسیمه سفارت را ترک کرد.

ملک الشعراء بهار نیز در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی»، حادثه ترور کسی که به جای وی کشته شد را این گونه توضیح می دهد:

«... نمی دانم کیست که بعضی تدابیر را با تقادیر خود به هم می زند؟ من در اتاق اقلیت سیگار در دست داشتم. در همان حال، حاج واعظ قزوین، مدیر دو جریده نصیحت و رعد که از قزوین برای رفع توقیف جریده‌اش به تهران آمده بود با یکی از رفقاییش برای تماشای جلسه تاریخی و دیدن هنرنمایی رفقا و هم مسلکانش به بهارستان آمد... حاج واعظ، با «اجل مُعلق» داخل صحن مجلس بهارستان شد، از جلو سرسرا رد شد، با عبا و عمامه کوچک و ریش مختصر و قد بلند و قدری لاغر، با همان گامهای فراخ و بلند به عین مثل ملک الشعراء بهار. از در بیرون رفت که از آنجا به طرف راست پیچیده از در تماشایان وارد گردد.

حضرات آدمکشان رضاخان در زیر درختها و پشت دیوار دو طرف در، به کمین نشسته بودند، استاد آنها هم مترصد ایستاده بود، که دیدند بهار از در بیرون آمد، اینجا بود که شلیک یکمرتبه شروع شد! گلوله به گردن واعظ خورد. واعظ به طرف مسجد

سپهسالار می‌دود، خونیان از پیش دویده، در جلو خان مسجد به او می‌رسند. واعظ آنجا به زمین می‌خورد، پهلوانان ملی! بر سرش می‌ریزند و چند چاقو به قلب واعظ می‌زنند و سرش را با کارد می‌برند!... رئیس دولت (رضاخان) در سفارت فرانسه میهمان بود. به ایشان راپورت فوری داده می‌شود «ملت!» ملک‌الشعراء بهار را کشته‌اند! ایشان هم به یکی دو نفر از وزراء این خبر مهم را می‌دهند و می‌فرمایند که ملت، فلانی [بهار] را به قتل آوردند!»

به این ترتیب بیچاره واعظ قزوینی به جای ملک‌الشعراء مقتول گردید بعداً قرار شد مبلغ پانصدتومان به عنوان خون‌بها به ورثه واعظ قزوینی پردازند ولی گویا ورثه‌اش هر چه این طرف و آن طرف زدند و اقدام کردند وجه مزبور را نتوانستند دریافت نمایند و خون واعظ بیچاره پایمال شد.

منابع

- ترور در بهارستان، مهدی نورمحمدی، انتشارات حدیث امروز.
- تاریخ معاصر ایران، مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۹، کتاب دوم.
- شاه کشی در ایران و جهان، انتشارات پژمان، ۱۳۸۱.

برگرفته از: ماهنامه الکترونیکی دوران، شماره ۱۴، اردیبهشت ۱۳۸۶

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/28472/تور-بهار-الشعراء-ملک-جای-نگاری-روزنامه/28472>